

از جاه بر آمد و اواری جباخته کسی اخناق کرده یا ستندی
 آمد تا گاه امیر المومنین علی رضی الله عنه ند کرد که الله اکبر الله اکبر
 انا عبد الله و اخو رسول الله مشکهار افرو کتارید عتبه مشکهار
 برات کرد و تبرست و یک را بالا آورد بعد از آن وی
 دو مشک برداشت و با هر یک یک سنگ برداشتم چون بان
 در حان رسیدیم از آنج دیده و شسته بودیم و با هر یک
 بود چون نزدیک آمد که از در حان بگذریم او از سبیل کشیدیم
 که حانقی در وقت رسول صلی الله علیه و سلم و منقبت علی
 الله عنه ایات خواندن گرفت و علی رضی الله عنه در پیش
 ما میرفت و در جبر میقت تا به پیش رسول صلی الله علیه و سلم رسیدیم
 علی رضی الله عنه قصه را بر ما همایش رسول صلی الله علیه و سلم حکایت
 کرد رسول صلی الله علیه و سلم گفت که آن باقیست عبد الله بود آن
 جتی که شیطان انصام مستورا در کوه صفا بگشت
 که خدای تعالی برای وی دو بار در شمس کرد و آفتاب را از
 مغرب باز کرد ایندی یکی در عهد رسول صلی الله علیه و سلم و یکی بعد از

وفات وی ام سلمه و اسمانیت عیسی و جابر بن عبد الله الصخر
 و ابو سعید خدری رضی الله عنهم روایت کرده اند که رسول صلی
 الله علیه و سلم روزی در خانه خود بود و علی رضی الله عنه پیش
 وی ناگاه جبرئیل علیه السلام بوی آمد و از کزانی وی نیکه بر آن
 علی رضی الله عنه کرد و سر بر بنداشت تا آن که آفتاب غروب کرد
 علی رضی الله عنه نماز عصر را نشسته کرد و با اشارت چون کمال
 صلی الله علیه و سلم بحال خود باز آمد فرمود که ای غیبی عصر از تو
 فوت شد گفت یا رسول الله با اشارت کند از من نشسته رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که دعا کن که خدای تعالی آفتاب برگرداند
 تا نماز دیگر ادر وقت بگذارد ای برای علی رضی الله عنه نماز کرد
 آفتاب بان موضع که نماز دیگر می باشد باز گشت و علی رضی الله
 تعالی عنه نماز خود ادر وقت بگذارد اسمانیت عیسی که بر که از
 آفتاب در وقت غروب آوری می آمد همچو او از آره و این
 قصه که همیشه گشته اند چون بین الروایتین اتفاق بود تا این
 مگر در شد و آنچه بعد از وفات رسول صلی الله علیه و سلم واقع شد

وفات وی ام سلمه